

کوه و تجلی آن در شاهنامه فردوسی

فاطمه جعفری کمانگر*

دکتر محمود مدبری

عضو هیأت علمی دانشگاه کرمان

چکیده

این پژوهش به منظور شناخت جنبه ای از اسطوره کوه یعنی قداست و ارتباط معنوی این جلوه پر شکوه طبیعت با عالم ماورایی است. نوعی ارتباط اسرار آمیز، که مطابق اساطیر و اصول اعتقادی ادیان و سرزمینهای مختلف و با دیدی جزئی تر مطابق ادب و آیین مزدیسنا، کوه ها را مکانی مقدس با ویژگیهای اسرار آمیز مختص به خود قرار می دهد؛ ویژگیهایی که شکل دهنده ارتباط معنوی آدمیان با پروردگار قلمداد می شود. همچنین این ارتباط در اساطیر ایران باستان به صورت جایگاه خدایان و ایزدان و قربانگاه مخصوص عابدان برای این ایزدان و الهگان بر بلندای کوهها آشکار، و در واقع کوهها مکانی برای عروج و سیر اندیشه از درهای آسمان به جهان علوی تلقی می گردد.

۶۴



فصلنامه پژوهشهای ادبی، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۲

فردوسی، بزرگترین شاعر حماسه سرا و اسطوره پرداز ایران زمین این مطلب را چنان در خود متجلی می نماید که ما در سراسر این اثر بزرگ، جایگاه عبادت عابدان و ارتباط معنوی آنان را با پروردگار در اوج کوه ها، که نزدیکترین مکان به آسمان است، می یابیم. در این پژوهش سعی شده علاوه بر کتابهای دینی اوستایی و پهلوی، که بیانگر این ارتباط اسرار آمیز است، تمامی مواردی که حکیم توس در شاهنامه خود، کوه را مکان برافروش آتش مقدس و یا ارتباط معنوی عابدان و زاهدان با پروردگار خود دانسته است، بیان گردد. **کلید واژه:** اسطوره، کوه، اساطیر ایران، شاهنامه فردوسی

مقدمه

تاریخ دریافت مقاله: ۸۲/۹/۱۹ تاریخ پذیرش نهایی: ۸۲/۱۰/۱۴

*- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

یکی از نکات عمده دربینش اساطیری کوه ها، قداست و جنبه اسرار آمیز آن در ارتباط با پروردگار است. سکوت و بلندای پرشکوه این جلوه با عظمت طبیعت، راهی برای ارتباط جهان پست خاکی با عالم علوی گشته است و آنگاه که مکان مقدس و نامقدس، وجود درهای خدایان و عروج از این درها به آسمان، اندیشه آدمیان را در خود فرو برده بود، ما کوه را مکانی برای این عروج و به عبارتی روشن تر سیر اندیشه به جهانی فراتر می یابیم. این جنبه از اسطوره کوه ها با بسامدی بسیار، نه تنها در اساطیر ایران زمین بلکه در اساطیر سایر ملتها نیز یافت می شود. بدین ترتیب کوه ها جایگاه خدایان، مقدسان و عبادت عابدان و زاهدان است. بنابر اعتقادات آیین مزدیسنا، خانه هزار ستونی سروش، نگهبان جهان پاک و آفرینش نیک، بر فراز کوه ها جای دارد. ناهید بر بلندای کوه هکر به امور خلق می پردازد و در یشتها هر جا سخن از قربانی کردن برای این ایزد بانوست به جایگاه آن بر فراز کوه اشاره شده است.

قداست کوه و تجلی آن در شاهنامه فردوسی

یکی از نکات اعتقادی ایران باستان در تقدس کوه ها و نزدیکی این جلوه پرشکوه طبیعت با آسمان است که آن را صاحب قداست دوگانه ای نیز ساخته است. از سویی کوه ها از رمز پردازی فضایی علو و رفعت برخوردارند و از سویی دیگر کوه ها را قلمرو تجلیات قداست و جایگاه اقامت خدایان می یابیم.^۱

«در افسانه گیلگمش نیز خدایان بابلی بر کوه مقدس جای داشتند و سیدوری سابیتو زن دانای کوه آسمان خوانده می شد؛ چنانکه خدایان یونانی نیز بر فراز المپ بوده اند».^۲ بر این اساس و به موجب این جنبه از اسطوره کوه در فرهنگ مزدیسنا، کوه ها بافره که اصل و نهاد سیاست زرتشتی است پیوندی شگرف دارد.

«در زامیادیشست پس از ستودن و برشمردن کوه ها ستایش از فر کیانی آغاز می شود. میان فرشته زمین و فره پیوندی است و چون این موهبت یزدانی از مینوبرگیتی فرود آید از کوه ها تجلی می کند».^۳

همچنین ما در اساطیر با کوه های مثالی و مقدسی رو به رو هستیم که پیوند دهنده عالم با این زمین خاکی و جلوه گاه خداوند و راه دستیابی آدمی به جهان برترین است. در اساطیر ایرانی، البرز کوه جایگاه ترازوی رشن ایزدی، سنجنده اعمال نیکان و بدان است. به نقل روایت پهلوی اعمال خوب و بد مردمان توسط سه ایزد رشن سروش و مهر بر فراز این قله سنجیده می شود.^۴ همچنین این قله، گذرگاه چینود پل و راه ارتباطی به جهان برترین است.

در دینکرد اشاره شده است که سری از پل چینود به البرز پیوسته است.^۵ روایت پهلوی وندیداد بندهشن و دادستان دینیک نیز سری از پل چینود را بر فراز چگاد داییتی می دانند. همچنین گذر روان رادان به بهشت نیز از فراز این کوه صورت می گیرد. روایت پهلوی این مطلب را چنین یاد آور شده است: «این نیز پیداست که هرمزد گفت که من روان رادان را احترام کردم وقتی دیدم روان رادان که به کوه البرز گذشتند و به گرودمان رفتند».^۶

بندهشن، کوه تیرگ را که قله ای از البرز کوه اسطوره ای است ، را مرکز جهان می داند. «مرکز نقطه ای که محور عالم از آن می گذرد. جایی آکنده از قداست و محلی که گذار از هر منطقه کیهان به مناطق دیگرش در آنجا واقعیت می یابد تلقی شده است».^۷

بندهشن راجع به مرکزیت تیرگ چنین می آورد: کوه البرز پیرامون جهان، کوه تیرگ میان جهان است خورشید را (در) پیرامون جهان چون افسر(ی) در گردش است (که) به پاکی بر زبر البرز و پیرامون تیرگ باز گردد.^۸

اعتقاد به قداست اسرار آمیز کوه و نقش ارتباط بخشش با جهان ماورایی در ادیان بزرگ دنیا نیز رسوخ کرده است. «بیشتر پیامبران ، آیین خویش را از کوه بر آدمیان نازل کرده اند و ارتباط غیبی آنان در کوه هایی که وضعیتی مثالی یافته اند بر قرار شده است».^۹

طورسینا مهبط وحی و مکان گفتگوی خدا (یهوه) با موسی بوده است . مکانی که موسی، وحی خداوند و تجلی پاک او را دریافت. در کتاب مقدس ، تورات، سفر خروج فصل نوزدهم ، بند بیستم به صراحت بدین مطلب اشاره شده است : «و خداوند بر کوه سینا بر سر کوه نازل شد و خداوند موسی را بر سر کوه آواز کرده که موسی بر آمد».^{۱۰}

در اندیشه های اسلامی نیز پیامبر اکرم بر فراز جبل النور در غار حرا به الهام غیبی دست یافت و نخستین وحی الهی در این کوه مقدس بر او نازل شد .

در اعتقادات ایران باستان و مطابق آیین زرتشتی ، گفتگوی زرتشت با اهورامزدا نیز بر فراز کوه صورت گرفته است .

در وندیداد فرگرد ۲۲ فقره ۱۹ به گفتگوی اورمزد با زرتشت بر فراز کوه اشاره شده است: «با شتاب او رفت ، بدون درنگ فراز رسید با کوشایی ، اییمن آرزو شده (پسندیده) به کوه پرسش مقدس در بیشه ابر جایی که پرسش مقدس (میان اورمزد و زرتشت جریان داشت)».^{۱۱}

بنابر عقاید زرتشتی، کوهی که زرتشت در آن به پیغمبری برگزیده شد ، کوه اوشیدا ، اوشیدم یا اوشیدرن بوده است . «در همین کوه است که بنابر سنن و روایات دینی اهورامزدا،

زرتشت را بر -انگیخته کرد تا اعلام آیین کند ... در فارسی این کوه به نام کوه خدا مشهور شده است»^{۱۲}

«در یکی از غارهای این کوه، اشوزرتشت ده سال به اندیشیدن پرداخت و در همانجا به پیامبری برگزیده شد. برخی اوشیدرنه راسبان امروزی می‌دانند».^{۱۳}

البته انتخاب کوه سبلان به عنوان کوهی که زرتشت در آن به پیامبری برگزیده شد، خالی از جنبه های سیاسی نیست؛ چرا که «در دوره حوضه روحانیت سیستان، کوه مهبط وحی زرتشت، کوه خواجه تعیین گردیده است. پس از آنکه اثیریانم و نجه از سیستان به ری منتقل شد، دماوند چنین مقامی پیدا کرد و چون ایرانویج از ری به آذربایجان انتقال یافت، این افتخار به سبلان واگذار شد و از دوران ساسانی، کوه سبلان محل الهام غیبی زرتشت تلقی گردید».^{۱۴}

نکته حایز اهمیت دیگر در ارتباط با بعد معنوی کوه، ساختن معابد و آتشکده‌ها بر فراز کوه‌های طبری است. «معابد المئنا های کوه های کیهانی هستند و از این رو پیوند برجسته زمین و آسمان را تشکیل می دهند. زیگورات بابلی ها بی اغراق کوه کیهانی بوده است که هفت طبقه برج هفت آسمان نجومی را ارائه می دهد و فرد روحانی با صعود از آنها به قله عالم می رسید. نمادگرایی مشابهی، معبد بزرگ (بورو بودور) در جاوه را توصیف می کند. این معبد همانند کوه مصنوعی ساخته شده است. صعود از آن معادل سفر خلسه آمیزی به مرکز جهان است. با رسیدن به بالاترین نقطه، انقطاع از سطحی به سطحی دیگر تجربه می شود و بدین وسیله می توان به قلمرو نابی که ورای جهان کفر آمیز است وارد شد».^{۱۵}

شاید بر مبنای همین اصل اعتقادی است که در دوره حکومت زرتشتی با افزونی گرفتن تأسیس آتشکده ها، ایرانیان قدیم، معابد و آتشکده های خود را بر بلندای کوه ها می ساختند و در آنجا که اثری از کوه ها نبود، آتشکده ها را بر فراز تپه ها و زیگورات ها بنا می نمودند. امروزه نیز بسیاری از زیارتگاه ها، مقبره بی بی ها، سیده ها و بناهای معروف به دختر بر فراز کوه ها قرار دارد که می توان این مکانها را پرستشگاه های آناهیت و ایشتر دانست که در طی زمان و با تغییر فرهنگ زرتشتی نام این معابد تغییر کرده و جنبه اسلامی به خود گرفته است.^{۱۶}

در دوران پیش از اسلام، طبق منابع مختلف، سه آتشکده بزرگ آن زمان را بر بلندای کوه‌ها می یابیم. یکی از این سه آتشکده بزرگ، آذر فرنبخ بوده که آتش طبقه دانایان، پیشوایان و دبیران بوده است که جمشید، آن را در پرستشگاهی در کوه فرهمند خوارزم فرو نهاد و در

زمان پیدایش کیش زرتشتی، یعنی در زمان پادشاهی کی گشتاسپ این آتش از کوه فرهمند به کوه روشن کابلستان در سرزمین کابل برده شد.^{۱۷}

در باره انتقال این آتش در بندهشن چنین یاد شده است: «اما در پادشاهی گشتاسپ شاه، چنانکه از دین برمی آید، آتش فرنیغ از خوارزم به روشن کوه، به سرزمین کاریان نشانده شد؛ چنانکه اکنون نیز آنجا ماندگار است».^{۱۸}

نویسنده حدود العالم کاریان را شهرکی از داراگرد معرفی کرده و به آتشکده اندرون آن شهر اشاره کرده، مقدسی نیز به این امر اذعان داشته و اصطخری دژ کاریان را بر فراز کوه طین دانسته است.^{۱۹}

دیگر از این سه آتشکده بزرگ، آذربرزین مهر بوده که آتش طبقه کشاورزان و برزیگران شمرده می شده، این آتشکده بر فراز کوه ریوند در نشابور کنونی واقع بوده است. این کوه که جغرافیدانان، آن را ریوند ضبط کرده اند در پهلوی رایومند و در اوستا رثونت نامیده می شود.^{۲۰}

بندهشن در مورد این آتش چنین می آورد: «آذربرزین مهر تا پادشاهی گشتاسپ شاه به همان گونه در جهان می وزید، پاسبانی می کرد. چون انوشه روان زرتشت، دین آورد و برای رواج بخشیدن دین و بی گمان کردن گشتاسپ و فرزندان (وی، تا) به دین ایزدان ایستند، بس چیز به آشکاری نمود و کرد، گشتاسپ (این آتش را) به کوه ریوند که آن را پشته گشتاسپان خوانند به دادگاه نشانید».^{۲۱}

بندهشن در جای دیگر در مورد جایگاه این آتش می آورد: «ریوند کوه به خراسان است که آذربرزین مهر بدان نشیند و او را ریوندی این است که رایومند است»^{۲۲}

همچنین بندهشن در این باره یاد می کند: «گنابد کوه به همان پشته گشتاسپان است، آنجا به ریوند که خانه آذر برزین مهر است، نه فرسنگ به خاوران سوی (قرار دارد)».^{۲۳}

سدیگر از این سه آتشکده بزرگ، آذرگشسب بوده که آتش شاهان و بزرگان در آن قرار داشته است. چون آذرگشسب آتشکده پادشاهان ایران بود، انباشته از زر و سیم و هدایای گرانبهایی بوده که توسط آنان به این آتشکده اهدا می شد و این گونه بود که این آتشکده یکی از پرمایه ترین گنجینه های ایران باستان به شمار می رفته است.^{۲۴}

بر طبق شواهدی در متون کهن فارسی آتشکده آذرگشسب در اسنوند کوه که کوهی در آذربایجان دانسته شده بنا شده بود. «در بندهشن فصل ۱۷، فقره ۷ آمده: کیخسرو آتشکده آذرگشسب را در اسنوند کوه بنا نهاده است. همچنین در زادسپرم فصل ۱۱، فقره ۹ ذکر شده

است: آذرگشسب در کوه اسنوند، در آذربایجان (آتروپاتکان) واقع است. در فصل ۶ فقره ۲۲ زادسپرم نیز مندرج است که بر ساحل چیچست آذرگشسب پیروزگر نشیند.^{۲۵}

از آنجا که طبق مندرجات بندهشن «دریاچه چیچست نیز در آذربایجان است»، می‌توان اذعان کرد که یقیناً آتشکده آذرگشسب در آذربایجان در کنار دریاچه چیچست یا ارومیه و بر فراز کوه اسنوند واقع بوده است. البته در اینکه این کوه در آذربایجان کنونی واقع است شکی نیست، چون همه مدارک پهلوی در تأیید این امر است. متاهی برخی اسنونت کوه را سهند می‌دانند و برخی سبالان.^{۲۶}

در بعضی منابع پهلوی چون بندهشن، گزیده های زادسپرم، دینکرت و چند منبع دیگر سهند همان اسنونت آمده در اوستا دانسته شده است.^{۲۷}

گروهی از مؤلفان، همچون امین احمد رازی، ابن الفقیه همدانی، مسعربن مهلهل جایگاه این آتشکده را در شهرشیز آذربایجان می‌دانند. مسعر در این باره می‌نویسد: این آتش مدت هفتصد سال است که مشتعل است نه خاکستری از آن می‌ماند و نه خاموش می‌شود. می‌گویند که شهر شیز را پادشاه اورمزد از سنگ و آجر بنا نهاد و این آتشکده و عمارت بلند و باشکوه اطراف آن را برپاساخت.^{۲۸}

در روایات زرتشتی درباره نهادن این آتش بر کوه اسنونت آمده: «برای انتقال فروهر از عالم (مینو) به این جهان، امشاسپندان ساقه ای از گیاه مقدس هوم را به بالای مردی ساختند و فروهر زرتشت را به درون آن بردند. پس آن را از آن روشنی بی پایان برداشتند و بر کوه اساطیری اسنوند که جای آن در منابع ما آذربایجان ذکر شده نهادند».^{۲۹}

همچنین بندهشن در چگونگی ساخته شدن آذرگشسب بر فراز اسنوند کوه نقل می‌کند: «آذرگشسب تا پادشاهی کیخسرو بدان آیین پاسبانی جهان می‌کرد. چون کیخسرو بتکده (کنار دریای چیچست) را همی‌کند، بر یال اسب (کیخسرو) نشست و تیرگی و تاریکی را از میان برد و جهان را روشن بکرد تا بتکده ویران شد. به همان جای بر فراز اسنوند (کوه) آتشگاهی نشانده شد. بدان سبب (آن را) گشسب خوانند که بر یال اسب نشانده شد».^{۳۰}

از این آتشکده مقدس چندین بار در شاهنامه به عنوان زیارتگاه شاهان و طلب یاری آنان از خداوند برای پیروزی در نبرد ها یاد شده است. اگر چه فردوسی از مواردی چون چینود پل، گذر روان رادان و سنجیده شدن اعمال آدمیان بر فراز کوه، که جزء اعتقادات آیینی زرتشتیان به شمار می‌رود و در حیطه سخن فردوسی نمی‌گنجد، سخن به میان نیاورده است، به طور مستقیم از جایگاه عبادتگاه ها و آتشکده ها بر فراز کوه یاد کند. همچنین در چند جای از این

اثر حماسی بزرگ ، ما کوه را مکان بر افروزش آتش مقدس می یابیم که به منزله جایگاه عبادت زرتشتیان برافروخته گردیده بود .

در پادشاهی گشتاسپ اسفندیار در پی مطیع کردن سرزمینها و در آوردنشان به دین پاک یکتاپرستی به روم و به هند برگذشت و پادشاهان این سرزمینها در پی دعوت او از وی دین گزارش طلبیدند .

گزارش همی کرد اسفندیار	به فرمان یزدان همی بست کار
چو آگه شدند از نکو دین اوی	گرفتند آن راه و آیین اوی
بتان از سر کوه می سوختند	به جای بست آذر برافروختند

(شاهنامه : ۱۲۳/۶)

چنانکه از این ابیات بر می آید حتی بتکده های کفار روم و هند نیز بر فراز کوه واقع بوده است . که پس از قبول دین یکتاپرستی، آن مکانها را به آتشکده و پرستشگاه یزدان تبدیل کردند .

در داستان دارابنیز، چون داراب در اندیشه ساختن شهری برآمد در پی ساختن آتشکده در اندرون شهر ، این مکان مقدس را بر فراز کوه برآورد .

چو دیوار شهر اندر آورد گرد	ورا نام کردند داراب گرد
یکی آتش افروخت از تیغ کوه	پرستنده آذر آمد گروه

(شاهنامه : ۳۷۴/۶)

جدای از این موارد که فردوسی از برافروختن آتش بر فراز کوه به منزله زیارتگاهها یاد می کند در شاهنامه هر جا سخن از عابدان و زاهدان و پرستش موبدان است از جایگاه پرستش آنان بر بلندای کوهها نام می برد. کوهی که قداستش، آنان را به خود فرا می خواند تا آرامش و سیر معنوی خود را در آن مکان جستجو کنند. فردوسی در همان ابتدای شاهنامه در سلطنت کیانیان، چون جمشید درصدد تقسیم بندی مردمان اهل زمانه خود بر می آید . کاتوزیان یا پرستندگان پروردگار را که در اوستا از این گروه به عنوان آثرونان یاد شده در کوه جای می دهد. فردوسی در این باره چنین می سراید :

گروهی که کاتوزیان خوانیش	به رسم پرستندگان دانیش
جدا کردشان از میان گروه	پرستنده را جایگه کرد کوه

(شاهنامه : ۴۰/۱)

دنباله این تقسیم بندی را در سایر داستانهای شاهنامه شاهد هستیم و می بینیم که بر اساس همین تقسیم بندی اولیه، مکان عبادت بیشتر عابدان و زاهدان شاهنامه بر فراز کوه ذکر شده است.

در داستان ضحاک چون مادر فریدون فرزند را از هراس روزبانان دربار ضحاک از شهر خارج می کند او را به نزد مرد دینی در کوه می سپارد:

بیاورد فرزند را چون نوند
چو مرغان بر آن تیغ کوه بلند
یکی مرد دینی بر آن کوه بود
که از کار گیتی بی اندوه بود
(شاهنامه: ۵۹/۱)

همچنین فردوسی در مورد هوم، عابدی که سرانجام، قتل افراسیاب به وسیله او صورت گرفت، چنین می سرايد:

یکی مرد بود اندر آن روزگار
ز تخم فریدون آموزگار
پرستشگش کوه بودی همه
زشادی شده دور و دور از رمه
(شاهنامه: ۳۶۶/۵)

در داستان اسکندر، چون اسکندر اندیشه مطیع کردن سرزمینها را در سر می پروراند، پادشاه هند، کید، خوابهایی آشفته در این باره می بیند. معبر خوابهای او، مهران، مردی بود زاهد و عابد که از گیاهان کوهی می خورد و کید در خطاب به او از او به عنوان مردی یزدان پرست که در کوه نشست دارد، یاد می کند و به گفته فردوسی:

بدو گفت کای مرد یزدان پرست
که در کوه با غرم داری نشست
(شاهنامه: ۱۳/۷)

در جای دیگر از این داستان چون اسکندر در سفر اسرار آمیز خود به مرغانی سبز بر فراز ستونهایی بر سر کوه می رسد و با یکی از آنان به گفتگو می نشیند، مرغ دلیل اینکه چرا یزدان پرستان در سرزمینش بر کوه منزل دارند، را جویا می شود و اسکندر در پاسخ او چنین می آورد:

بدو گفت چون مرد شد پاک رای
بیابد پرستنده بر کوه جای
(شاهنامه: ۸۲/۷)

نتیجه

بر اساس آنچه گذشت می توان گفت: قداست کوه یکی از جنبه های اساطیری آن است که در ادبیات پیش از اسلام و آیین و ادب مزدیسنا با ویژگیهای خاص خود نمایان است. کوه،

نزدیکترین مکان به آسمان، نیکوترین جایگاه ارتباط معنوی با پروردگار تلقی شده و این امر باعث ایجاد بزرگترین آتشکده ها و معابد آناهیتا بر فراز آن گشته است تا بدانجا که در سرزمینهایی که به علت ویژگیهای جغرافیایی خاص فاقد کوه بوده اند این مکانهای مقدس بر فراز زیگورات ها و تپه ها بنا می شد.

در این مقاله با استناد به برخی از کتابهای اساطیری ایران باستان، جنبه های تقدس کوه کاملاً آشکار شده است و تجلی برخی از این موارد در شاهنامه فردوسی بر این مطلب صحه می گذارد.

پی نوشت

۱. الیاده، میرچا؛ رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، ۱۳۷۲، ص ۱۰۶.
۲. باستانی پاریزی، ۱۳۴۴، ص ۲۸۹.
۳. مسکوب، شاهرخ؛ سوگ سیاوش، ۱۳۵۷، ص ۱۴۶.
۴. میرفخرایی، مهشید؛ روایت پهلوی، ۱۳۶۷، ص ۱۱۲.
۵. پورداد، ابراهیم؛ یشتها، ۱۳۴۷، ص ۳۳۴.
۶. میر فخرایی، مهشید، پیشین، ص ۱۶۳.
۷. الیاده، میرچا؛ اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سرکاراتی، ۱۳۷۸، ص ۲۶.
۸. فرنخ، دادگی؛ بندهشن، مترجم مهرداد بهار، ۱۳۸۰، ص ۶۶.
۹. مختاری، محمد، اسطوره زال، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱.
۱۰. کتاب مقدس، ۱۳۷۲، ص ۳۹.
۱۱. رضی، هاشم؛ ونیداد، ۱۳۷۶، ص ۱۳۷.
۱۲. رضی، هاشم؛ فرهنگ نامهای اوستا، ۱۳۴۶، ص ۲۷۳.
۱۳. وحیدی، حسین؛ خرده اوستا، ۱۳۶۸، ص ۱۰۷.
۱۴. قرشی، امان الله؛ آب و کوه در اساطیر هند و اروپایی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۰.
۱۵. الیاده، میرچا، مقدس و نامقدس، ترجمه نصرالله زنگویی، ب، ۱۳۷۵، ص ۳۳.
۱۶. باستانی پاریزی، ۱۳۴۱، ص ۲۷۱ و ۲۶۲.
۱۷. پورداد، ابراهیم؛ یسنا، ۱۳۵۶، ص ۱۷۳.
۱۸. فرنخ، دادگی؛ پیشین، ص ۹۱.
۱۹. پورداد، ابراهیم؛ یسنا، ۱۳۵۶، ص ۱۷۷.

۲۰. فرنیغ، دادگی؛ پیشین، ص ۷۲.

۲۱. همان، ص ۹۱.

۲۲. همان، ص ۷۳.

۲۳. همان،

۲۴. پورداود، ابراهیم؛ یسنا، ۱۳۵۶، ص ۱۸۲.

۲۵. پورداود، ابراهیم؛ یشتها، ۱۳۴۷، ص ۳۲۸.

۲۶. رضی، هاشم؛ فرهنگ نامهای اوستا، ۱۳۴۶، ص ۲۰۶.

۲۷. قرشی، امان‌الله؛ آب و کوه در اساطیر هند و اروپایی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۰.

۲۸. پورداود، ابراهیم؛ یشتها، ۱۳۴۷، ص ۲۵۰.

۲۹. آموزگار، ژاله؛ احمد تفضلی، ۱۳۸۰، ص ۳۳.

۳۰. فرنیغ، دادگی؛ پیشین، ص ۹۱.

فهرست منابع

۱- الیاده، میرچا، ج (۱۳۷۸)، اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: قطره،

چاپ اول

۲- الیاده، میرچا، الف (۱۳۷۲)، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش، چاپ

اول

۳- الیاده، میرچا، ب (۱۳۷۵)، مقدس و نامقدس، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران: سروش، چاپ اول

۴- پورداود، ابراهیم، الف (۱۳۵۶)، یسنا، ۲ جلد، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم

۵- پورداود، ابراهیم، ب (۱۳۴۷)، یشتها، ۲ جلد، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم

۶- رضی، هاشم، الف (۱۳۴۶)، فرهنگ نام های اوستا، تهران: فروهر، چاپ اول

۷- رضی، هاشم، ب (۱۳۷۶)، ونیداد، ۴ جلد، تهران: فکر روز، چاپ اول

۸- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۳)، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، ۴ جلد، تهران: قطره،

چاپ اول

۹- فرنیغ، دادگی، (۱۳۸۰)، بندهشن، مترجم مهرداد بهار، تهران: توس، چاپ اول

۱۰- قرشی، امان‌الله، (۱۳۸۰)، آب و کوه در اساطیر هند و اروپایی، تهران: هرمس، چاپ اول

۱۱- مختاری، محمد، (۱۳۷۹)، اسطوره زال، تهران: توس، چاپ دوم

۱۲- مسکوب، شاهرخ، (۱۳۵۷)، سوگ سیاوش، تهران: خوارزمی، چاپ پنجم

۱۳- میرفخرایی، مهشید، (۱۳۶۷)، روایت پهلوی، تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی، چاپ اول

۱۴- وحیدی، حسین، (۱۳۶۸)، خرده اوستا، تهران: بنیاد فرهنگسرن سروشیان، چاپ اول